

زلاهوت و ناسوت خوانده ام ، بارها

زلاهوت و ناسوت خوانده ام ، بارها
هزاران صحیفه خواندم و حال و مقال
آزمون میرسد ز الله وانگه انس و جنّ
رهائی نباشد درین عرصه دار فنا
انسان ناسوتی محبوس است، کن نگاه
تو که بی خبر هستی ز بالای و پست
پی نبردی ، گم گشته های تو چیست؟
جدا گشتی از حقیقتی ، هر چه هست
خدا هستی بینهایت را آفریده ز هیچ
کاخ و کوخ ها چون نشینند ، جای هم
شرح حال ما ، شرح حال توجیه گران
غافل از کجا است مرکز آزمون گاه ما
زیاد خواه گشته ای و شدی یار گرگ
کسی که علم لاهوت می خواند همی
یکی ریسمان است ، آماده بهر همه
ای بسا دیدم حریفان در صف دلال ها
این گیتی دارد هزاران نقش و نگار
آنچه بر ما گذشت ، نقض ابداع ماست
خورشید نتابد بما ، جزء به اذن خدا
ما نداریم تکلیف که شید از شرق بتاب

از این چرخه صدر و ذیل ، چرخه کردارها
یا از نهان بودند و یا بود فرصت دیدارها
اندکی فاتح ، کثرتی بازنده درین پیکارها
در این حلقه اختیار ، ساخته اند بسی افسارها
چون گریزان است ز امر حق ، میزند زارها
اسیری درین دشت ، هستی از جمله گرفتارها
کجایند راه حل های رنج و رفع سوء آثارها؟
بر خود بستی درگاه حقیقت ، گم گشتند ، یارها
ریاضی کجا فهم میکند ، شرح این مقدارها
آنگاه فهم میکنند ، تاریخ دارد بسی تکرارها
یکی بر نعل ، یکی بر میخ زند ، چو ستم کارها
هستی هوشمند است ناظر و بازرس کردارها
همان گرگ خبر میدهد از کمینگاه تو در غارها
در ناسوت نگردد طعمه گرگ و کفتارها
تا در گردن کی افتد ، بر دوش پای چوبه دارها
چون آمد حساب ، گشتند در صف بیکارها
توجه دانی زین نشانی ها ، وز آن اسرارها
چون که با ابداع لاهوتیان میکنیم ، پیکارها
به فرمان او است ، این چرخه تکرارها
به اذن او است ، روزی از غرب تابد بارها

داریم کلامی در محتوای درک خویش

چون حق معلوم به نامعلومی کشید

اسناد بهره کشی شد اسباب مشورت

هر چه طوفان شد، از بال پروانه شد!

علم شد اسباب قهریه در دست مست

علم مفید شد ادعا و لقلقه اهل فضول

چون عارف مطلوب مرتب زخمه بدید

روی کرد آسمان، شد شاکی رب و دود

ندا آمد از فلک ای عارف مطلوب ما

ما که چون زمین را زار دیدیم چنین

تا دمد صور اخطار ما، اسرافیل ما

افلاکیان می جویند بنده و یار خدا

چون اینان آگاهند به حقوق مردمان

شعر از محمود صناعی پور سال 1397

ما را بسنده کرد ، پندار خویش و افکار ها

بر ما چیره گشتند ، حق خوران ، اغیار ها

آنکه تابع نشد زین حیل، زوگشتند بیزارها

زین تهمت ، شمع گریان و پروانه میزند زارها

تا کی این مست هشیار گردد چون بیدارها

نه فضل دیدم ونی مصداق، نی خوشه کارها

از این همه مدعیان جزء ندید غارت انبارها

چه شده ست ، بین من و تو کشیدند دیوارها

مدعی فزون شد ، گمئل الحمار یحمل أسفارها

سنت خویش را مقرر داشتیم با چنین آثارها

تا برون آیند از مرصاد بهر انتقام ، سردارها

بندگان پاک ، که یافتند نعمت از راستین راه ها

تماشاگر جلوه حقند و میشوند محرم اسرارها